رموز عرفانی و زبان حیوانی

بیگ باباپور، یوسف

در زمین و آسمان هیچ موجودی نیست مگر مخلوق خداوند است و به زبان مخصوص‏ خود حمد و ثنای او می‏گوید.

در نظام خلقت حیوانات از عصیان و گناه‏ اثری بر جای نیست و بر خلاف عالم انسانی‏ هر چه هست اطاعت است و خضوع و تسلیم و انقیاد.به همین سبب حیوانات‏ مشمول هدایت تکوینی و خلقت‏ مخصوص پروردگارند و فعل آنها همه آیت‏ حق است.نوشته‏ای که پیش روی دارید نمونه‏هایی نغز و خواندنی از نحوه مواجهه‏ ائمه اطهار و اولیای دین و عارفان و اصل و خداجوی با حیوانات را پیش می‏کشد و برخی نقش آفرینی‏های حیوانات را در طی‏ مراحل قرب به حق و تذکر بدان‏ باز می‏گوید.فقره پایانی مقاله اختصاص به‏ معرفی بعضی رسایل مهم عرفانی به زبان‏ فارسی دارد که حیوانات و خاصه طیور بازیگران اصلی آن هستند.

رموز عرفانی‏ و زبان حیوانی

\*یوسف بیگ باباپور

در خلقت شما آدمیان و انواع بی‏شماری‏ حیوان که در روی زمین پراکنده است،آیات و براهین قدرت حق برای اهل یقین آشکار است.(آیه 4 سوره الجاثیه).

شیوه تعلیمی عرف و اولیای الهی از دیرباز، در تربیت و اصلاح جامعه بشری همواره مورد توجه بوده است.برخورد انسان با حقایق‏ غیر عینی که از حیطه حس ظاهری وی بیرون‏ است و تنها با تعقل و اراده باطنی صورت‏ می‏گیرد،ممکن است یک تجربه روحانی باشد که تنها بر خود فرد،معنا و مفهوم اکمل و اتم‏ داشته باشد و صرفا با ذائقه نفسانی ادراک شود و قوه ناطقه از بیان حال و انتقال آن ذائقه به‏ دیگری،کما هو حقه،عاجز و قاصر باشد؛یا آنکه تا حدی قابل بیان هست،اما گوینده‏ می‏خواهد بر شیوایی آن بیفزاید،تا اولا سخن‏ خویش را بر شنونده قابل فهم‏تر کند،ثانیا شنونده را در شنودن بیان خود متأثر و منقلب‏ گرداند؛اینجاست که«تمثیل»(1)قدم فراتر نهاده‏ و به عنوان ابزار اصلی انتقال مفهوم،به گوینده‏ یاری می‏رساند.در تمثیل ممکن است‏ شخصیت‏های انسان‏ها،حیوانات،یا اشیای‏ خاصی باشند.خود تمثیل نیز از حیث مفهوم، اقسامی دارد که اینجا مجال تفصیل آن نیست.لذا آنچه را که از مقوله رمز و تمثیل مورد بحث قرار خواهیم داد،نقش حیوانات است در حکایات‏ اخلاقی و عرفانی.اما قبل از آنکه به بحث اصلی‏ بپردازیم،اجمالا دو موضوع دیگر را مطرح‏ می‏کنیم:

حیوانات در آیات و روایات

در سوره‏های مختلف قرآن کریم،همواره از حیوانات به عنوان نشانه‏های قدرت و عظمت‏ الهی یاد شده که خداوند متعال،انسان‏ها را به‏ تفکر در چگونگی آفرینش آنها دعوت می‏کند:(2)

ملاحظه چهار پایان همه عبرت و حکمت‏ است که ما از آنچه در شکم‏هایشان است از میان‏ سرگین و خون،شیر پاک،شما را بنوشانیم که‏ در طبع همه نوشندگان گوارا است.(آیه 66 سوره‏ النحل)و حیوانات نیز همچون جمادات و نباتات‏ خداوند را تسبیح می‏گویند:(3)

آیا نمی‏بینی هر کس که در آسمان‏ها و زمین‏ است،خداوند را می‏ستایند و پرندگان بال‏های‏ خود را در میان آسمان و زمین می‏گسترند و همگی نماز و سپاس خود را می‏دانند و به جا می‏آورند و خداوند بدان چه می‏کنند،آگاه‏ است(آیه 41،سوره النور).

در احادیث و روایات نیز در مورد توجه به‏ حیوانات سفارشات فراوانی شده است، بالأخص«اسب»از اهمیت به سزایی برخوردار بوده؛چنانکه حضرت پیامبر(ص)بهترین بازی‏ها را در پیش خداوند اسب دوانی و تیر اندازی می‏داند و خرج اسب را چون نفقه ضروری می‏داند.(4) حضرت امام علی(ع)نیز از شعور حیوانات سخن‏ می‏گوید:«حیوانات هر چند بی تمیز باشند نسبت‏ به چهار چیز غافل نیستند:پروردگار خود را می‏شناسند؛به مرگ آگاهند،نر و ماده خود و چراگاه پر علف را می‏شناسند.»(5)و در جایی از نهج البلاغه حضرت،شگفتی خلقت طاووس را مطرح می‏کند و زیبایی آن را توصیف ناپذیر می‏داند.(6)

حضرت پیامبر(ص)سفارش مؤکد می‏کند که‏ جایگاه حیوانات را طوری پاکیزه گردانید که‏ امکان نماز خواندن در آن باشد:«امسحوا ارغام‏ الغنم و صلوا فی مراحلها فانه دابة من دواب‏ الجنة»(7)(خوابگاه گوسفندان و آنچه از بینی آنها بیرون می‏آید را پاک کنید و در طویله آنها نماز بگذارید که گوسفند از حیوانات بهشت است.)

به طور کلی احادیث بسیاری می‏توان یافت که‏ در نیکو داشت و رعایت حقوق حیوانات از ائمه‏ معصومین(ع)نقل شده که هر کدام در جایگاه خود از ارزش والایی برخوردارند و حاکی از یک تفکر عمیق دینی هستند؛و این بیانگر اهمیت نقش‏ حیوانات است در حیات مادی و معنوی انسان.

جایگاه حیوانات

یکی از موضوعات برجسته متون عرفانی، اعم از مقامات و منشآت و اقوال و غیره،اهمیت‏ دادن و ترحم ورزی به حیوانات است.عرفای‏ بزرگ ما همواره به یاران خود توصیه می‏کردند که حیوانات،بالاخص چهارپایان خود را نیازارند.چنانکه منقول است«روزی حضرت‏ مولانا با جمع یاران به سوی باغ چلپی‏ حسام الدین می‏رفتند و آن روز خداوندگار بر خری سوار شده بود،فرمود که‏ «مرکب الصالحین»است و چندین پیغامبران‏ خرسواری کرده‏اند.چنانکه شیث و عزیز و مسیح و حضرت رسول ما علیهم السلام.

خر برهنه برنشین ای بو الفضول‏ خر برهنه نی که راکب شد رسول؟

مگر یار ربانی شهاب الدین گوینده نیز بر بهیمه سوار شده بود،از ناگاه خر او بانگی‏ بر کشید،مذکور از سر غضب چند بار خر را بر سر بزد،حضرت مولانا فرمود که حیوان بیچاره‏ را چراش می‏زنی؟برای آنکه بارت می‏کشد؟! شکری نکنی که تو راکبی و او مرکوب توست.و نعوذ بالله اگر بر عکس بودی چه خواستی کرد؟ حالیا ناله او از دو حال خارج نیست؛یا بر گلوست یا بر فوج.در این کار جمیع خلق‏ مشترکند...پس همه را باید زدن و سرزنش‏ کردن.همانا که شهاب الدین نادم گشت.فرود آمد و سم آن جانور را بوسیده و نوازش کرد.»(8)

از سلیمان خواص معزبی،یکی از عرفای قرن‏ پنجم نیز حکایت جالبی نقل شده است:«روزی‏ سوار بر خری بودم.حیوان را پشه ناراحت‏ می‏کرد و سرش را تکان می‏داد،پس با چوبی بر سرش زدم.حیوان سرش را رو به من بلند کرد و گفت:«بزن که بر سر خود می‏زنی.»(9)

از اینگونه شواهد بر می‏آید که در نزد عرفا حیوانات از نعمات الهی به شمار می‏آیند که نباید

آنها را آزار داد و این تنها خواص چهارپایان نبوده‏ است.چنانکه در مطالعه احوال این بزرگان، حیوانات دیگری را هم می‏بینیم که نقش عمده‏ای‏ داشته‏اند.از آن جمله وجود گربه‏ای بوده است‏ که آن را به عنوان یکی از کرامات عارف بزرگ‏ قرن ششم،شیخ اخی فرج زنجانی به شمار می‏آورند و تذکره نویسان مکررا بدان اشاره‏ کرده‏اند:(10)«می‏گویند که وی را گربه‏ای بوده‏ است که هر گاه جمعی مهمانان به خانقاه شیخ‏ توجه کردندی،آن گربه به عدد هر یک از ایشان‏ بانگی کردی،خادم خانقاه به هر بانگی یک کاسه‏ آب در دیگ ریختی...و گویند که روزی خادم‏ مطبخ قدری شیر در دیگ کرده بود که برای‏ اصحاب شیر برنج پزد.ماری سیاه از دودگذر در دیگ افتاد.آن گربه آن را دید،گرد دیگ‏ می‏گشت و بانگ می‏کرد و اضطراب می‏نمود و خادم چون از آن معنی غافل بود وی را زجر می‏کرد و دور می‏انداخت.چون خادم به هیچ‏ نوع متنبه نشد،گربه خود را در دیگ انداخت و بمرد.چون شیر برنج را بریختند،ماری سیاه از آنجا ظاهر شد.شیخ فرمود که آن گربه،خود را فدای درویشان کرد.وی را در قبر کنید و زیارتی‏ سازید.»(11)

صاحب«تاریخ کبیر»نیز مطلب عجیبی درباره‏ شیخ اخی فرج ذکر می‏کند و علت بیداری وی را از خواب غفلت چندین ساله،چهارپایی می‏داند که با او سخن گفته بود:«شیخ ابو الفرج‏ زنجانی...اول مکاری می‏کرد و چهارپایان را می‏رنجانید.یکبار چوبی محکم بر درازگوشی‏ زد و درازگوش با وی در سخن آمد و گفت:چنان‏ بزن که باز توانی خورد.او را حالی بدین سخن‏ دست داد و ترک چهارپایان بداد و همه عمر را در راه حق صرف کرد و مستجاب الدعوة بود.» (12)

در تذکرة الاولیای عطار نیز در احوال‏ ابو عثمان حیری-از عرفای قرن سوم-آمده که‏ درازگوشی را که پشتش زخمی شده بود و کلاغی‏ از آن تغذیه می‏کرد،با ردای خود پوشانده و سر بند حریر بر جراحت آن بسته بود؛که این عمل‏ او باعث شد که«بو عثمان هنوز به خانه نرسیده‏ بود که واقعه مردان بر وی فرود آمد.»(13)

سعه صدر این بزرگان تا جایی بود که حتی این‏ ترحم و ملاحظه حال را از سگ نیز دریغ‏ نداشته‏اند؛اگر چه سگ در اسلام همواره حیوان‏ نجسی به شمار آمده است.چنانکه در ذکر احوال‏ محمد بن علی ترمذی گفته‏اند که روزی دید سگی در کلبه او بچه گذاشته بود.وی نخواست‏ سگ را بیرون کند.هشتاد بار آمد و رفت تا مگر سگ به اختیار خود بچگان را بیرون برد.(14)

باز در احوال سفیان ثوری آمده است که‏ «روزی مرغکی در قفس دید که فریاد می‏کند.آن‏ را خرید و آزاد کرد،مرغک هر شب به خانه‏ سفیان می‏آمد و نظاره گر نماز او بود و گاه بر وی‏ می‏نشست.وقتی شیخ خرقه تهی کرد،خود را بر جنازه او می‏زد و فریاد می‏کرد تا بمرد.از گور شیخ آواز بر آمد که:حق تعالی سفیان را به شفقتی‏ که بر خلق داشت بیامرزید.»(15)

\*«رسالة الطیر»های عارفان ما داستان روح گرفتار آنها در غربتکده تن است که می‏خواهد خود را از زندان جسم رهانده و به‏ مبدأ وجودی‏اش برساند.

و این نه تنها در نثر،بلکه در متون نظم‏ عرفانی نیز نمونه‏های فراوانی دارد.از جمله‏ در حدیقه سنایی آمده است:

دید یک شب به خواب عبد الله‏ پدر خویش را،عمر،ناگاه

گفت یا میر عادل خوش خوی‏ حال خود با من این زمان بر گوی

گفت از آن روز،باز تا امروز در حسابم کنون شدم پیروز

گوسفندی ضعیف در بغداد رفت بر پول(پل)و ناگهان بفتاد

گشت رنجور و پای وی بشکست‏ صاحب وی به دامنم زد دست

گفت انصاف من بده به تمام‏ که تو بودی امیر بر اسلام

تا به امروز من دوازده سال‏ بوده‏ام مانده در جواب سؤال(16)

نمونه دیگر حکایتی است که سعدی در باب‏ دوم بوستان آورده است:

که شبلی زحانوت گندم فروش‏ به ده برد انبان گندم به دوش

نگه کرد موری در آن غله دید که سرگشته هر گوشه‏ای می‏دوید

ز رحمت بر او شب نیارست خفت‏ به مأوای خود بازش آورد و گفت

مروت نباشد که این مور ریش‏ پراکنده گردانم از جای خویش(17)

لازم به ذکر است که قبل از سعدی همین‏ حکایت را عطار از بایزید بسطامی نقل کرده‏ است که وقتی از مکه باز آمد در همدان‏ مقداری تخم معصفر(نوعی زعفران بیابانی) خرید.چون به بسطام رسید،دید مورچه‏ای‏ از آن به در آمد؛گفت:«ایشان را از جایگاه‏ خویش آواره کرده‏ام»برخاست و ایشان را به‏ همدان برد و آنجا که خانه ایشان بود،بنهاد. (18)

در مثنوی مولانا هم موارد زیادی به چشم‏ می‏خورد؛از جمله داستان نخجیران و غیره‏ که بیشتر داستان‏های رمزی و تمثیلی به شمار می‏آیند.در جایی مولانا موضوع اهمیت‏ چوپانی را در میان انبیا مطرح می‏کند و اشاره‏ می‏کند که اغلب انبیای الهی اول چوپانی‏ می‏کردند تا آنکه ندای حق جان پاکشان را مخاطب قرار داد تا به پاسبانی مردم برخاستند؛ به تبعیت از انبیاء اغلب عرفا نیز به این امر شریف مشغول بودند.از جمله شیبان راعی و حکایت معروف او که چون به نماز می‏شد گرداگرد رمه خطی می‏کشید تا گوسفندان در امان باشند:

همچنین شیبان راعی می‏کشید گرد بر گرد رمه خطی پدید

چون به جمعه می‏شد از وقت نماز تا نیارد گرگ آنجا ترکتاز(19)

و صدها نمونه دیگر،همه و همه بیانگر یک چیزند و آن این است که منادی حق گاه‏ ممکن است از زبان یک حیوان ندا سر دهد و آن را که می‏خواهد،بخواند؛و گاه ترحم بر حیوانی هر چند به ظاهر بی‏اهمیت چون‏ مورچه یا حیوان نجسی چون سگ،موجب‏ تجلی نور الهی در دل بنده شود و گناهانش را از صحیفه اعمال بزداید.

جنبه رمزی و تمثیلی حیوانات در متون‏ عرفانی

در ادبیات عرفانی ما اکثر حیوانات یک‏ مفهوم رمزی است از حالات روحی و درونی‏ انسان.به عبارتی صفات نفس حیوانی که در درون هر انسان وجود دارد،هر کدام به حیوان‏ خاصی نسبت داده شده است و این بدان علت‏ است که آن خصلت مذموم یا محمود انسانی، در آن حیوان بیشتر است؛به عنوان مثال خوک‏ و موش رمز حرص،خروس رمز شهوت،شیر رمز خشم و غضب،مار افعی رمز حسد و کینه‏ و گاه نفس،خرس رمز خواب و غفلت، مرکب(ستور)رمز نفس اماره،سگ رمز حرص و طمع و گاه نفس،نهنگ و اژدها رمز هوی و شهوت و صفات مذمومهء انسان که ناشی از نفس امارهء اوست و نمونه‏های دیگر. اما از میان همهء این حیوانات،پرندگان در بیان رموز و تمثیلات عرفانی نقش مهمی را ایفا می‏کنند.عرفا و اندیشمندان بزرگ عالم‏ اسلام با استفاده از پرندگان،داستان‏های‏ رمزی و عرفانی زیبایی به وجود آورده‏اند که‏ اغلب با عنوان«رسالة الطیر»شناخته‏ شده‏اند.«رسالة الطیر»ها داستان روح گرفتار در غربتکدهء تن است که می‏خواهد خود را از زندان جسم رهانده و به جست و جوی مبدأ خود برخیزد.او در این راه سختی‏های‏ بی‏شماری را متحمل می‏شود تا به دیدار عنقای قاف عزت برسد.این پرندهء سر گشته‏ وقتی از خود وا می‏دهد،عکس روی جانان‏ را در خود می‏بیند و پیوسته در جست و جوی‏ راهبری است که او را از این خطرات گذر داده،به سر منزل مقصود برساند.

حال به طور اجمالی به معرفی چند نمونه‏ می‏پردازیم:

منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار نیشابوری؛(مقامات طیور):

این منظومهء بلند عرفانی یکی از آثار گرانبهای ادب فارسی است که در شرح سفر مرغان است به سوی کوه قاف و جست و جوی‏ سیمرغ.این پرندهء افسانه‏ای در آثار مختلف‏ مفاهیم متفاوتی یافته است.از دیدگاه عطار سیمرغ همان حقیقت والای روح انسانی‏ است که با نفخهء«نفخت فیه من روحی»(20) در کالبد خاکیان که همان مرغان حقیقت‏جو هستند،دمیده شد.جلوهء مختصری است از ذات نامتناهی حق در تنگنای تیرگی تن‏ چنانکه مرغانی که در جست و جوی سیمرغ از جان گذشته و طی طریق کردند،همان‏ می‏جستند که در درون خود داشتند.اما از آن‏ غافل بودند.(21)

داستان با وصف شخصیت‏های اصلی که‏ سیزده مرغ‏اند شروع می‏شود و در وصف هر کدام پنج بیت برای طرح اصلی داستان آمده‏ است.اما«هدهد»بیش از دیگر مرغان اهمیت‏ دارد؛چون اوست که حلهء طریقت در برش و افسر طریقت بر سرش،مرغان را برای دیدار جمال جمیل سیمرغ بی‏قرار می‏کند و اشتیاق‏ دیدار او را در جان جمله مرغان می‏افکند. سپس در طی داستان هر کدام از مرغان که‏ سمبل و نشانه‏ای از انسان‏های یک‏ جامعه‏اند،از هدهد سؤال‏هایی می‏کنند و او چون راهبری صادق هر یک را جواب می‏دهد و از راه غلط بازشان می‏دارد و در جواب‏ مرغی که می‏گوید:نسبت ما با سیمرغ‏ \*رسول خدا(ص)مهربانی با چهارپایان و رعایت حال و نظافت‏ جای آنها را تا بدان پایه مهم‏ می‏شمارد که می‏فرماید:«خوابگاه‏ گوسفندان را و آنچه از بینی آنها بیرون می‏آید را پاک کنید و در طویله آنها نماز بگذارید که‏ گوسفند از حیوانات بهشت‏ است.»

چیست؟می‏گوید:تمام مرغان سایهء حضرت‏ سیمرغ‏اند و شما برای رسیدن به سیمرغ باید عشق او را در دل گیرید.سپس داستان شیخ‏ مغان را تعریف می‏کند که بلندترین و زیباترین‏ داستان منطق الطیر است.قسمت عمدهء منطق الطیر در شرح هفت وادی عرفان است‏ که هر کدام از وادی‏ها با آوردن حکایاتی از زبان هدهد،توضیح داده شده است.در آخر وقتی مرغان مراحل هفتگانه را با تحمل‏ سختی‏هایش،پشت سر نهادند و چه بسا مرغانی که در این راه صعب العبور جان خود را از دست دادند و همانجا با احساس ناتوانی‏ خویش،دوری منزل و سختی راه برخی در دریا افتادند و بعضی محو و ناپدید شدند و از هزاران مرغ فقط«سی مرغ»به پیشگاه سیمرغ‏ رسیدند:

آفتاب قربت از پیشان بتافت‏ جمله را از پرتو آن جان بتافت

هم زعکس وی سیمرغ جهان‏ چهرهء سیمرغ دیدند از جهان

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی‏شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

چون سوی سیمرغ کردندی نگاه‏ بود این سیمرغ این کین جایگاه

ور به سوی خویش کردندی نظر بود این سیمرغ،ایشان آن دگر(22)

یعنی وقتی از سیمرغ به خود می‏نگریستند،جز وحدت چیزی نمی‏دیدند، اما وقتی از خود به سیمرغ نگاه می‏کردند، دو چیز مجزا می‏دیدند که هر دو را با هم‏ می‏نگریستند و باز هم بیش از یکی نمی‏دیدند. در کشف این راز دست به دامان سیمرغ شدند که این چه راز است؟خطاب آمد که:ما آیینه‏ هستیم و سی مرغ با نور سیمرغ همان‏ می‏بینند که خود هستند:

محو ما گردید در صد عز و ناز تا به ما در خویش را یابید باز

محو او گشتند آخر بر دوام‏ سایه در خورشید گم شد و السلام(23)

رسالة الطیر بو علی سینا

این رساله یکی از سه رسالهء رمزی و تمثیلی‏ شیخ بو علی سیناست که همراه با«حی بن‏ یقظان»و«سلامان وابسال»دوره‏ای از سیر و سلوک عرفانی را بیان می‏کند.این رساله را «شیخ اشراق»از عربی به فارسی ترجمه کرده‏ است و به همین دلیل آن را«رسالة الطیر سهروردی»نیز گفته‏اند.

موضوع این رساله شرح حال مرغی است‏ که با مرغان دیگر به شوق دانه،گرفتار دام‏ صیاد شده و اسیر بند و قفس گشته و سر انجام‏ به زندان خو می‏کند.سپس به همت گروهی‏ از یاران از قفس رهایی یافته ولی همچون‏ دیگران پاره‏ای از بند بر پایش باقی می‏ماند. سپس مرغ رها یافته از زندان بر بلندای هشت‏ کوه مرتفع پرواز می‏کند و به مشاهدهء جمال‏ ملک مشغول می‏شود.مرغ داستان همراه با دیگر مرغان رنج‏های خود را پیش ملک‏ می‏گویند و از او می‏خواهند تا بقایای بند را از پایشان برگیرد.(24)

ابتدای داستان شبیه داستان مرغان در کلیله‏ و دمنه در باب«الحمامة المطوقه»(25)است؛ اما طیف معنوی و عرفانی که در پایان داستان‏ موج می‏زند،آن را از حمایت کلیله و دمنه‏ متمایز می‏کند.بر این رساله شروحی نیز نوشته شده است که از آن جمله می‏توان به‏ شرح عمر بن سهلان ساوی اشاره کرد.

شیخ الرئیس قصیدهء بلند معروفی دارد به‏ نام«عینیه»که در آن روح انسان به کبوتری‏ تشبیه شده است که از عالم علوی نزول یافته‏ و در قفس تن گرفتار آمده است و جایگاه‏ نخستین خویش را فراموش کرده است:

هبطت الیک من المحل الارفع‏ و رقاء ذات تعزز و تمنع

محجوبة عن کل مقله عارف‏ و هی التی سفرت لم تتبرقع

وصلت علی کره الیک و بما کرهت فراقک و هی ذات تفجح...

(یعنی،کبوتری عزیز و بلند قدر از نشیمن‏ بلند خود را به سوی تو فرود آمد.او از دیدهء هر عارفی محجوب است.حال آنکه در طی‏ این سفر پرده از جمال دلارای خود بر گرفته‏ بود.او از روی بی‏میلی به تو پیوست و چه‏ بسا از روی بی‏میلی و اندوه از تو جدا گردد.

این قصیده حدودا 20 بیت است و آخرین‏ بیت آن چنین است:

انعم برد جواب ما انا فاحص‏ عنه فنار العلم ذات تشعشع.

(یعنی،جوابی را که در جست و جوی آنم‏ به من ارزانی داد.آری آتش دانش روشنی‏ بخش است).(26)

رسالة الطیور شیخ احمد غزالی

این رسالهء کوچک و زیبا در مجموعهء آثار فارسی احمد غزالی چاپ شده است و موضوع آن چنین است:مرغان زیادی از تیره‏ها و سرزمین‏های مختلف جمع می‏شوند و می‏خواهند تا به درگاه سیمرغ بروند تا آنها را از دشمن ایمن دارد.

آنگاه ندایی می‏شنوند که می‏گوید خود را به سختی و هلاکت نیندازید که راه دور است‏ و رنج بسیار.اما مرغان را اشتیاق غالب‏ می‏شود و همگی به سوی دوست پرواز می‏کنند.چون به سرزمین سردسیر رسیدند، پرندگانی که گرمسیری بودند طاقت نیاوردند و تلف شدند و سردسیری‏ها هم در سرزمین‏ گرمسیر تلف شدند.سرانجام عده قلیلی به‏ بارگاه سیمرغ رسیدند و اجازه بار خواستند. ندا آمد که حضرت کبریای ما را به شما نیازی‏ نیست به آشیان خود باز گردید.عاقبت با زاری و تمنا وارد سیمرغ می‏شوند و پس از آنکه حال ایشان قرار آمد از یاران و حال ایشان‏ پرسیدند.جواب آمد که ایشان در حضرت‏ ملک‏اند و زندگی به حقیقت یافته‏اند و شما که در بند بشریت و قید اجل و هراسان از کارید،پیش از آنکه مرگ آید،ایشان را نتوانید دید.(27)

رسالة الطیور نجم الدین رازی

نجم الدین رازی معروف به نجم دایه‏ (متوفی 654 هـ.ق)صاحب کتاب معروف‏ «مرصاد العباد»،رساله کوتاهی دارد به نام‏ «رسالة الطیور»؛موضوع آن داستانی است‏ خیالی و تمثیلی که علاوه بر جنبه‏های‏ عرفانی،حاوی نکات اجتماعی نیز هست و از ظلم و ستم حاکمان ری سخن‏ها دارد. نویسنده رساله گوید در صبحی روشن بر دروازه شرق ری ناگهان آسمان را تیره یافتم‏ و چون نگریستم صد هزار مرغ دیدم که به‏ \*در ادبیات عرفانی ما اکثر حیوانات نماینده مفاهیم رمزی‏ هستند از حالات روحی و درونی‏ انسان.به عبارت دیگر صفات‏ نفس حیوانی که در درون هر انسانی وجود دارد،هر کدام به‏ حیوان خاصی نسبت داده‏ می‏شود.

سوی بام خانه من می‏آمدند،با خود گفتم این‏ بیچارگان را چه افتاده است،ناگهان طوطیی‏ به نمایندگی از پرندگان از من خواست تا پیام‏ و شرح احوال و ظلمی که در حق مرغان‏ می‏رود به سلیمان کبریا برسانم و می‏گوید علت این بیدادی که بر مرغان می‏رود،آن‏ است که عنقای مغرب که پادشاه مرغان است، از آنان کناره گرفته است.

در بخش دوم داستان که بعد از این مقدمه‏ شروع می‏شود،راوی داستان کبوتری از برج‏ دل خود بر می‏انگیزد تا نامه‏ای در دادخواهی‏ مرغان به سلیمان کبریا برساند.سپس ادامه‏ می‏دهد:کبوتر دل من از دوزخ و بهشت، چهار عنصر،هفت اختر و هفت بساط و هفت‏ آسمان گذشت و به درگاه سلیمان کبریا رسید خواست اندکی پیش رود که از آتش حدت به‏ سوخت،سرانجام هدهد هدایت،نامه را گرفت و پاسخ آن را آورد و من به مرغان‏ رساندم.در آن نامه به عنقای مغرب نوشته بود که به داد مرغان برس.این بار هدهد نامه را گرفته و همراه با کلاغ صد هزار دیده و باز یک چشم،از هفت اقلیم و هفت دریا گذشتند و به بحر اخضر رسیدند...عاقبت کلاغ و باز از هیبت سیمرغ مغرب می‏گریزند و هدهد را شکوه وی گرفته نامه از دستش می‏افتد.عنقا او را دلداری می‏دهد و نامه را می‏گیرد و می‏خواند و سپس می‏گوید:«سمعا و طاعتا، آن کنم که از حضرت سلیمان کبریا اشارت‏ کرده‏اند.»و آنگاه هدهد با خرمی به جای‏ خویش می‏پرد.نویسنده در آخر گوید:مرغان‏ انبوه،ستم دیدگان شهر ری‏اند که از حاکمان‏ خویش به جان آمده‏اند.کبوتر؛وهم است و نامه کبوتر:دعای مخلصان،کلاغ صد هزار دیده:شب و ستارگان و باز یک چشم:روز و آفتاب است و عنقای مغرب حاکمی دادگر است که در آخر رساله نام او آمده و آرزوی‏ حکومت او را دارد.(28)

رساله عقل سرخ سهروردی

شیخ شهاب الدین سهروردی رساله‏ کوچک و پر محتوایی به نام عقل سرخ دارد که به زبان فارسی نوشته است.کل داستان در جواب سؤال دوستی است که‏ می‏پرسد:«مرغان زبان یکدیگر دانند؟». داستان سرا گوید خود پیش از این به صورت‏ بازی خلق شده و با بازان دیگر سخن‏ها می‏گفت تا روزی که به دام صیادان قضا و قدر گرفتار شد و او را به ولایتی دیگر برده،هر دو چشمش را بردوختند،که رفته رفته خود و جایگاه اصلی خویش را فراموش کرد.داستان‏ از زبان اول شخص مطرح شده است.در ادامه‏ داستان،پس از گذشت مدت زمانی،کم کم‏ چشمان باز اسیر را می‏گشایند تا جهان‏ پیرامونش را به او بنمایانند...روزی این مرغ‏ اسیر گریخته و به صحرا می‏رود و در آنجا مردی سرخ روی و سرخ پوش را می‏بیند؛آن‏ مرد ادعا می‏کند که اولین فرزند آفرینش است‏ و گفت که:من سپید و نورانی بودم و آنکه تو را در دام اسیر کرد،مرا در چاه سیاه انداخت‏ و چون سیاهی و سپیدی در هم آمیخت، سرخگون شدم.سپس پیر در جواب باز که‏ پرسید از کجا می‏آیی؟جواب می‏دهد که:من‏ از پس کوه قاف می‏آیم که جایگاه توست،اما تو آنجا را فراموش کرده‏ای.سپس اشاره‏ می‏کند که سیاح است و گرد جهان می‏گردد و عجایب‏ها می‏بیند،و از عجایب‏هایی که‏ دیده است به باز تعریف می‏کند.بعد از آن، باز پرسید:چه کنم که رنج بر من آسان شود؛ پیر گفت:چشمه حیات را جست و جو کن و خضروار در ظلمات رو و اگر آن را یافتی در آن غوطه‏ور شو تا از زخم تیر بلارک(نوعی‏ فولاد جوهر دار)در امان بمانی.

سخنان پیر که تمام می‏شود قهرمان داستان‏ می‏افزاید:«چون با آن دوست عزیز این ماجرا بگفتم آن دوست گفت تو آن بازی که در دامی‏ و صید می‏کنی.اینک مرا بر فتراک بند که‏ صیدی بد نیستم.»(29)

لغت موران:

از جمله رسالات دیگری که در این مقوله‏ می‏گنجد،رساله«لغت موران»شیخ شهاب‏ الدین سهروردی است که در چندین فصل با ذکر تمثیلات و حکایاتی آورده شده است. شخصیت‏های حکایات آن حیوانات یا انسان‏ها هستند و هر حکایتی با آیات و احادیث و اشعار عرفانی مؤکد شده است. اینجا به خاطر پرهیز از اطناب کلام،به ذکر حکایتی اکتفا می‏کنیم که در فصل اول رساله‏ آمده است و آن حکایت مورانی است که از بهر یافتن قوت به صحرا رفته‏اند.هنگام صبح که‏ قطرات شبنم بر برگ گیاهان نشسته است، موضوعی در میان ایشان مطرح می‏شود که آیا اصل قطره‏ها از زمین است یا دریا؟و هر کس‏ سخنی می‏گوید.بالاخره موری آنها را به صبر فرا می‏خواند و راه حلی مطرح می‏کند تا اختلاف نظر ایشان را رفع کند.موران منتظر می‏مانند تا ببینند میل قطره به کدام سو است‏ که هر کس را سوی اصل خویش کشش است‏ و قاعده«کل شئ‏ء یرجع الی اصله»بر جمیع‏ ممکنات صادق است.عاقبت آفتاب اوج‏ می‏گیرد و هوا گرم می‏شود و شبنم کم کم‏ بخار شده،آهنگ بالا رفتن می‏کند و موران‏ را معلوم می‏شود که قطره را مبدأ از هوا بود که به هوا باز شد و...»(30)

و چندین رساله و داستان منظوم و منثور عرفانی دیگر،که اینجا مجال بازگویی تک‏ تک آنها نیست؛هر یک در بیان حال و از زبان‏ حیوانات به صورت رمزی و تمثیلی نگاشته‏ شده است.اینجاست که نقش حیوانات در پدید آمدن متون عرفانی و تمثیلی معلوم‏ می‏شود و اینکه بزرگان ما چگونه بر شیوایی‏ و سهل الفهم بودن سخن خویش افزوده‏اند.

پی‏نوشت:

(1)-تمثیل در اصطلاح ارایه دادن یک‏ مفهوم است در قالب منطوقی که در ظاهر دال بر مفهوم نیست،اما با توسل بر صور خیال می‏توان‏ به مفهوم پی‏برد.در ادب اروپایی تمثیل را عموما دو گونه دانسته‏اند:

الف-فابل( elbaF ):داستان کوتاه خیالی‏ یا توصیفی است با هدف تعلیم اخلاقی که اغلب‏ شخصیت‏های آن حیوانات‏اند.

ب-پارابل( elbaraP ):حکایتی کوتاه با نکات آموزندهء اخلاقی که اغلب شخصیت‏های‏ آن انسان‏ها هستند.برای اطلاع بیشتر ر.ک.: رمز و داستان‏های رمزی در ادب فارسی،دکتر تقی‏پور نامداریان،چاپ سوم،انتشارات علمی‏ و فرهنگی،تهران،1368،ص 115.

(2)-و نیز ر.ک.:قرآن کریم،آیهء 45 سورهء النور،آیهء 28 سورهء فاطر،آیات 21 و 22 سورهء المؤمنون،آیات 79 و 80 سورهء المؤمن.

(3)-و نیز ر.ک.:قرآن کریم،آیهء 44 سورهء اسراء،آیهء 49 سورهء النحل،آیهء 18 سورهء الحج.

(4)-نهج الفصاحة(کلمات قصار پیامبر اکرم(ص))،با ترجمهء ابو القاسم پاینده،چاپ‏ یازدهم،انتشارات جاویدان،تهران،1356، صص 15 و 222.

(5)-حلیة المتقین،علامه محمد باقر مجلسی،کتابفروشی علمی،تهران،بی‏تاریخ، ص 279.

(6)-نهج البلاغه،با ترجمهء فیض الاسلام، چاپ سوم،انتشارات فیض الاسلام،تهران، 1366،خطبهء 164،ص 529 به بعد.

(7)-بحار الانوار،ج 14؛به نقل از تاریخ‏ دامپزشکی و پزشکی،ج 2(دوران اسلامی)، دکتر حسن تاج بخش،چاپ اول،انتشارات‏ دانشگاه تهران،تهران،1375،ص 37.

(8)-مناقب العارفین،شمس الدین احمد الافلاکی العارفی،تصحیح تحسین یازیچی، چاپ سوم،انتشارات دنیای کتاب تهران، 1375،ج 1،ص 115-116.

(9)-ترجمهء عوارف المعارف،ص 218، به نقل از تاریخ دامپزشکی و پزشکی،ج 2، ص 59.

(10)-ر.ک.:نفحات الانس من حضرات‏ القدس،نور الدین عبد الرحمان جامی،تصحیح‏ دکتر محمود عابدی،چاپ سوم،انتشارات‏ اطلاعات،تهران،1375،ص 150.

و نیز:تذکرهء هفت اقلیم،امین احمد رازی،چاپ اول،انتشارات سروش،تهران، 1378،ج 2،ص 1359.

(11)-گویا هنوز هم بعد از گذشت چهار قرن و اندی محل دفن گربهء شیخ در زنجان باقی‏ است که به گفتهء جامی در نفحات الانس‏ (ص 149)در قرن نهم هجری زیارتگاه معتقدان‏ به طریقت شیخ بوده است.

(12)-به نقل از فرهنگ ایران زمین،ج 6، چاپ دوم،تهران،1337،ص 114.

(13)-تذکرهء الاولیاء،شیخ فرید الدین‏ عطار نیشابوری،تصحیح دکتر محمد استعلامی،چاپ هشتم،انتشارات زوار، تهران،1374،ص 476.

(14)-همان،ص 527.

(15)-همان،ص 230-231.

(16)-حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، حکیم سنایی غزنوی،به تصحیح مدرس‏ رضوی،چاپ پنجم،انتشارات دانشگاه تهران، تهران،1377،ص 544.

(17)-بوستان سعدی،تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی،چاپ چهارم،انتشارات‏ خوارزمی،تهران،1372،ص 87.

(18)-تذکرة الاولیاء،ص 164-165.

(19)-مثنوی معنوی،مولانا جلال الدین‏ رومی،به تصحیح نیکلسون،به اهتمام دکتر نصر الله پور جوادی،چاپ دوم،انتشارات‏ امیر کبیر،تهران،1372،(چهار جلد)،دفتر اول،ابیات 856 و 857.

(20)-قسمتی از آیهء 29 سورهء الحجر.

(21)-همان است که حافظ از آن به‏ «جام جم»تعبیر می‏کند:

سال‏ها دل طلب جام جم از ما می‏کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‏کرد (غزل 143)

(22)-منطق الطیر(مقامات طیور)،شیخ‏ فرید الدین عطار نیشابوری،به اهتمام سید صادق گوهرین،چاپ دهم،انتشارات علمی و فرهنگی،تهران،1374،ص 235.

(23)-همان،ص 236.

(24)-ر.ک.:مجموعهء مصنفات شیخ‏ اشراق،شهاب الدین سهروردی،ج 3:مجموعهء آثار فارسی شیخ اشراق،(رسالة الطیر)،تصحیح‏ سید حسین نصر،انجمن فلسفهء ایران،تهران، 1355،ص 198 به بعد.

(25)-ر.ک.:کلیله و دمنه،نصر الله‏ منشی،تصحیح مجتبی مینوی،چاپ سیزدهم، انتشارات امیر کبیر،تهران،1374،ص 157 به‏ بعد.

(26)-وفیات الاعیان،ص 129-130؛به‏ نقل از رمز و داستان‏های رمزی،ص 351.این‏ قصیده در قدیم به نظم فارسی ترجمه شده که‏ مطلع آن چنین است:

نزول کرد به نزدت ز عالم بالا ز آشیانهء عزت کبوتر و رقا...

(27)-ر.ک.:مجموعهء آثار فارسی احمد غزالی،به اهتمام احمد مجاهد،چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران،تهران،1376، رسالة الطیور،ص 71 به بعد.

(28)-رسالة الطیور،نجم الدین رازی،به‏ تصحیح دکتر محمد امین ریاحی،انتشارات‏ طوس،1362؛این رساله همراه با رسالهء رتبة الحیات از خواجه یوسف همدانی در یک کتاب‏ چاپ شده است.

(29)-مجموعهء مصنفات شیخ اشراق، ج 3،(عقل سرخ)ص 226 به بعد.

(30)-همان،ج 3،(لغت موران)ص 294 به بعد.